

# فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال سیزدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۲ - شماره پيوسته ۴۰

## «امیر و گوهر» در گستره پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران (ص ۱۳۱-۱۴۸)

عارف کمرپشتی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، مریم سلیمان‌پور<sup>۲</sup>

 20.1001.1.2345217.1402.13.2.6.5

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۲/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲

نوع مقاله: مروری

### چکیده

امیر پازواری، مشهورترین بومی‌سرای مازندرانی است که سروده‌هایش موضوع تحقیق علاقه‌مندان و پژوهشگران ادب عامه قرار گرفته است. با چاپ امیری‌ها و سروده‌های منسوب به او با نام «دیوان امیر پازواری» در دهه گذشته، منظومه‌ای به نام «امیر و گوهر» در شمار منظومه‌های عاشقانه ادبیات بومی مازندران جلب توجه کرده است. از این‌رو این جستار با بررسی پژوهش‌های انجام شده، در صدد برآمده تا امیر و گوهر را با توجه به ویژگی‌های منظومه‌های عاشقانه، مورد بحث و بررسی قرار دهد. نقد و بررسی پژوهش‌ها نشان می‌دهد روایات افسانه دیدار امیر با حضرت علی (ع)، پایه و اساس منظومه‌ای است که نام امیر و گوهر بر آن نهادند. امیر و گوهر از شخصیت‌های افسانه هستند؛ اما رویدادها حول دیدار با حضرت علی (ع) می‌چرخد و به سیر داستانی و رویدادهای عاشقانه دلالت نمی‌کند. در واقع از امیر و گوهر تنها افسانه‌ای برجاست و برخلاف انتظار محققان و دوستداران ادب عامه، منظومه‌ای به این نام در مازندران وجود ندارد. از امیری‌ها و دوبیتی‌های منسوب به امیر پازواری به‌واسطه توصیف احساسات به «گوهر»، فقط می‌توان منظومه‌ای غیرروایی متصور شد؛ چون تنها بُرش کوتاهی از زندگی امیر و گوهر در سروده‌ها نمود دارد و از آنجا که سیر داستانی و سرگذشت عاشقانه‌ای از امیر و گوهر وجود ندارد، نمی‌توان داستان را در چارچوب منظومه‌های روایی عاشقانه قرار داد.

کلمات کلیدی: امیر پازواری، امیر و گوهر، منظومه، منظومه‌روایی، منظومه غیرروایی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

E-mail : aref.kamarposhti@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

E-mail: 60.soleymanpour@gmail.com



## “Amir and Gohar” in the field of Mazandaran native literature researches

Aref Kamarposhti<sup>1</sup>

Maryam Soleymanpour<sup>2</sup>

### Abstract

Amir Pazvari is the most famous native poet of Mazandarani dialect, whose poems have been the subject of research by popular literature enthusiasts and researchers. A poem called "Amir and Gohar" has attracted attention among the romantic poems of native Mazandaran literature with the publication of Amirs and poems attributed to him under the name "Divan Amir Pazvari" in the last decade. Therefore, this essay aims to discuss Amir and Gohar according to the characteristics of romantic poems. Criticism and analysis of research shows that the legend of Amir's meeting with Imam Ali (A.S.) is the foundation of the poem named Amir and Gohar. Amir and Gohar are among the legendary characters; But the events revolve around the meeting with Imam Ali (A.S.) and do not indicate the course of the story and romantic events.

In fact, there is only one legend about Amir and Gohar, and contrary to the expectations of researchers and lovers of popular literature, there is no poem with this name in Mazandaran. From the verses and couplets attributed to Amir Pazvari by describing feelings to "Gohar", only non-narrative poems can be imagined; Because, only a short section of Amir and Gohar's life is represented in the poems, and since there is no story and romantic history of Amir and Gohar, the story cannot be placed in the framework of romantic narratives.

**Keywords:** Amir Pazvari, Amir and Gohar, poem, narrative poem, non-narrative poem.

---

<sup>1</sup>. Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran. (*corresponding author*)  
Email: aref.kamarposhti@gmail.com

<sup>2</sup>. M.A. of Persian Language and Literature Department, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran. Email: 60.soleymanpour@gmail.com.

## ۱. مقدمه

«امیری» سروده‌های امیرپازواری یا منسوب به اوست که در کنزالاسرار مازندرانی گردآوری شده است. از امیری‌ها و سروده‌های منسوب به امیر، وجود معشوقه‌ای به نام «گوهر» ظن بسیاری از پژوهندگان را به وجود منظومه‌ای به نام «امیر و گوهر» سوق داده که بیانگر سرگذشت عاشقانه امیر- شاعر معروف و بومی‌سرای تبری- و گوهر است؛ در صورتی که تنها در چند دوبیتی از سروده‌های امیر، عشق به گوهر و احساسات شاعر بیان شده است. قطعاً از عنوان منظومه‌های عاشقانه، آغاز عشق و دلدادگی امیر و گوهر به یکدیگر یا رویدادهای داستان عاشقانه و سرانجام این عشق انتظار می‌رود؛ اما با توجه به آثار شفاهی و مکتوب، از امیر و گوهر، افسانه مشهور دیدار امیر با حضرت علی (ع) بر سر زبان‌هاست و آنچه در جلد اول «کنزالاسرار مازندرانی» آمده، روایتی از این افسانه است.

نکته حائز اهمیت این است که امیری را نمی‌توان با منظومه امیر و گوهر یکی دانست. امیری یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های موسیقی مازندران است که موضوعات گوناگون فلسفی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی و عاشقانه را در برمی‌گیرد (نک. محسن‌پور، ۱۳۷۷: ۱۷۱). اصطلاح امیری بیشتر به یک نوع ادبی اطلاق می‌شود که همراه نغمه‌ای خاص می‌خوانند و جایگزین و معادل اصطلاح «تبری» شده است (نک. فاطمی، ۱۳۷۷: ۱۷۸). اشعاری که در مدح و رثای ائمه و به‌ویژه امام علی (ع) در مقام موسیقی امیری خوانده می‌شود، در سرزمین مازندران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و علاقه‌مندان زیادی دارد. گویی مازندرانی‌ها با آواز امیری‌اشان شناخته شده‌اند که نه تنها ارج و قرب این آواز در فرهنگ و ادب عامه مازندران را نشان می‌دهد بلکه در شرق گیلان، منطقه کتول، سمنان، دامغان، شمال تهران، دماوند و طالقان نیز علاقه‌مندان و خوانندگان بسیاری دارد. ترانه‌های امیری، صرف‌نظر از آنکه سروده امیرپازواری باشد یا نه، یکی از مقام‌های آوازی موسیقی است که مانند «طالب» در سرتاسر مازندران خوانده می‌شود و خوشایند مردمان آشنا با گویش مازنی است. مقام امیری با سربرد «امیر گنه‌که» شروع می‌شود. در حقیقت این سربرد، فصل‌الخطابی برای شنونده است تا آنچه را که از زبان گوینده یا خواننده می‌شنود، راحت‌تر پذیرا باشد.

## ۲. پیشینه تحقیق

تاکنون کتاب‌ها و مقالات فراوانی درباره امیرپازواری و سروده‌هایش نوشته شده است. کتاب‌های «امیرپازواری و شعر و موسیقی» (۱۳۷۱)، «شرح و تفسیر دیوان امیرپازواری» دو جلد (۱۳۹۴)، «امیرپازواری؛ شناخت ۲: امیر و گوهر، گنجینه‌ای از درج اندیشه شاعر» (۱۳۹۶) و «صد ترانه امیر» (بی‌تا) همگی به قلم محسن مجیدزاده؛ «دیوان امیرپازواری» (۱۳۸۴) به کوشش منوچهر ستوده و محمد داودی درزیکلابی؛ «واژه‌نامه و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی» (۱۳۸۷) نوشته گیتی شکری؛ «غبار

بر ماه، واکاوی احوال امیرپازواری از ورای شعر و تاریخ» (۱۳۹۱) از بیژن هنری‌کار؛ «کهن‌ترین امیری‌های مازندران» (۱۳۹۲) از محمدمقیم بارفروش‌دهی؛ «امیرپازواری بومی‌سرای بزرگ مازندران» (۱۳۹۳) از روح‌الله مهدی‌پور عمرانی و «مناظره‌های امیر و گوهر» (۱۳۹۹) نوشته احمدعلی عنایتی قادی‌کلایی، مهم‌ترین کتاب‌ها در ارتباط با اشعار، زندگی‌نامه و شناخت امیرپازواری هستند. عناوین «امیر و گوهر»، «امیرپازواری» و «امیری» به عنوان مدخلی در کتاب‌های «یکصد منظومه عاشقانه فارسی» به قلم ذوالفقاری (۱۳۹۲) و «فرهنگ داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی» از باباصفری (۱۳۹۲)؛ همچنین در دانشنامه‌های «ادب فارسی، شبه قاره» (ج ۴، ذیل بینش کشمیری، ۱۳۸۰)، «تبرستان و مازندران» (ج ۵، ۱۳۹۸) و «فرهنگ مردم ایران» (ج ۱، ۱۳۹۸) بررسی شده است. مقالات متعددی نیز، در مجلات و همایش‌ها منتشر شده است؛ از جمله:

مجموعه مقالات امیرپازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان (۱۳۷۶) به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و تیسپاه اسدی. مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران: به یاد امیرپازواری (۱۳۷۷) به کوشش فرهنگ‌خانه مازندران. مجموعه و چکیده مقالات دومین همایش ملی امیرپازواری (۱۳۸۹) دانشگاه مازندران. امیری یا منظومه «امیر و گوهر» براساس نسخه نویافته محفوظ در کتابخانه ملی ایران (۱۳۹۳) نوشته علی ذبیحی و نادعلی فلاح در دوفصلنامه آینه میراث. قابل ذکر است این مقاله به‌طور مبسوط و مشروح در سال ۱۳۹۵ و در قالب کتابی با نام منظومه امیر و گوهر (امیری) چاپ شده است. «امیر؛ پازواری یا مازندرانی، کدامیک؟» (۱۳۹۵) از علی ذبیحی و محمدرضا گودرزی در مجله فرهنگ و ادبیات عامه و «ریخت‌شناسی منظومه امیر و گوهر براساس نظریه ولادیمیر پراپ» (۱۳۹۶) نوشته مصطفی گرجی، احمد ابومحبوب و نادعلی فلاح در نشریه فرهنگ و ادب عامه. در مقالات منتشرشده، همانند کتاب‌ها، به دوره زندگی شاعر، جنبه‌های ادبی شعر، تحلیل مضامین و محتوا، روایات داستان امیر و گوهر، منظومه امیر و گوهر و غیره پرداخته شده است.

## ۱-۲. ضرورت تحقیق

آنچه درباره امیرپازواری و شعر او (امیری) در پژوهش‌های گوناگون نگاشته شده است؛ با نوعی تعصب و یک‌جانبه‌نگری همراه بوده تا جایی که به نظر می‌رسد پژوهشگران و علاقه‌مندان، همیشه با اغماض و نادیده‌گرفتن حقایق دست به قلم شده‌اند. تا آنجا که با جایگزینی ابهام و تعصب به جای واقعیت، باعث تاریخ‌سازی و هویت‌بخشی به شاعری شده‌اند که اثری از آن‌گونه که باید و شاید در تاریخ و تذکره‌ها نیست. حال از سروده‌های منسوب به امیرپازواری در دهه گذشته منظومه‌ای به نام «امیر و گوهر» را بر سر زبان‌ها انداخته‌اند که باید و شایدهای فراوانی با خود به دنبال دارد. در این خصوص

«امیر و گوهر» در گستره پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران (ص ۱۳۱-۱۴۸) -- عارف کمرپشتی و همکار ۱۳۵

توضیح و تبیین ویژگی‌های منظومه‌های عاشقانه، تطبیق روایات مختلف و منظومه بودن یا نبودن امیر و گوهر، ضرورت این جستار را فراهم نموده است.

## ۲-۲. پرسش‌های تحقیق

این جستار در نظر دارد با بررسی یافته‌های پژوهشگران فرهنگ عامه و ادبیات بومی مازندران، به پرسش‌های زیر درباره منظومه امیر و گوهر پاسخ دهد:

- ۱- آیا سبک آزاد روایتی، وجود داستان کاملی از امیر و گوهر را توجیه می‌کند؟
- ۲- آیا افسانه امیر و گوهر، سرگذشت کامل‌تری از داستان امیر و گوهر است؟
- ۳- آیا می‌توان با توجه به ویژگی‌های منظومه، برای امیر و گوهر منظومه‌ای روایی قائل شد؟
- ۴- آیا بررسی روایات بر جای مانده - حتی نسخه‌های نویافته - وجود منظومه‌ای به نام امیر و گوهر را اثبات می‌کند؟

## ۳. بحث و بررسی

با توجه به پرسش‌های تحقیق، در دو زیربخش افسانه امیر و گوهر و روایات امیر و گوهر بحث و بررسی‌ها پی گرفته خواهد شد.

### ۳-۱. افسانه امیر و گوهر

برای پاسخگویی به پرسش‌های تحقیق، در وهله نخست، آشنایی مخاطب با افسانه امیر و گوهر ضروری است؛ از این رو خلاصه افسانه امیر و گوهر برگرفته از کنزالاسرار مازندرانی (۱۳۳۷، ج ۱: ۱۲۴-۱۲۹) در ابتدای این بخش ذکر می‌گردد:

امیر پازواری در جوانی نزد اربابی به نام حاجی صالح‌بیک خدمت می‌کرد. امیر به گوهر، دختر ارباب دل باخت و گوهر نیز، در عشق امیر می‌سوخت. گوهر، هر روز به بهانه دیدار یار، ناهارش را مهیا می‌کرد و برایش به جالیز و بوستان می‌برد. تا اینکه روزی، امیر بیرون بوستان به سوار نقاب‌داری برخورد. امیر سر تعظیم فرود آورد و وی را تکریم کرد. سوار به امیر گفت: «از بوستانت خربزه‌ای برای ما بیاور.» امیر در جواب گفت: «خربزه‌ها هنوز نرسیده.» القصه، امیر به اصرار سوار به جالیز رفت و دید که بوستان خرم گردیده و خربزه‌ها رسیده است. خربزه‌ای برای سوار آورد. سوار دو قاچ از خربزه را به امیر داد و رفت. امیر یک قاچ را خورد و دیگری را برای معشوق خود نگاه داشت. امیر به جالیز برگشت و دید جالیز به حالت اول برگشته است. در همین حال، گوهر سر رسید. در این زمان، زبان امیر به شعر گویا شد و گوهر نیز، با خوردن خربزه، طبع شعر پیدا کرد و در مقام سؤال و جواب برآمدند. امیر پس از چندی دریافت که آن سوار، امیرمؤمنان علی (ع) بوده، پس به دنبال سوار رفت. سوار را در حال عبور از

رودخانه‌ای دید که به جای آب، آتش در آن روان است. امیر از رودخانه آتش گذشت و به پابوسی حضرت مشرف شد. از برکت دیدار آن حضرت، در معرفت بر امیر گشوده شد و امیر بعد از آن به نام معشوق حقیقی‌اش، به همین نام تخلص نمود.

این، افسانه‌ای برجای مانده از «امیر و گوهر» است. در مازندران منظومه‌های عامیانه‌ای نظیر شاه باجی، طالب، یا زینب جان، روایتگر آغاز و انجام عشق و دلدادگی اند (نک. کمپشتی، ۱۳۹۶: ۱۰۶-۱۰۷)؛ اما از «امیر و گوهر» با آنکه عنوان منظومه به خود گرفته و عامه مردم مازندران، عشق دو دل داده را به عشق امیر و گوهر (amir - o guher)<sup>(۱)</sup> همانند می‌کنند؛ جز چند دویستی در توصیف عشق به گوهر، حتی روایتی شفاهی که دلالتی بر منظومه داستانی عاشقانه باشد، وجود ندارد. بیشتر از آنکه «امیر و گوهر» به عنوان یک منظومه بر سر زبان‌ها باشد، «امیری» و «امیری‌خوانی» در بین مازنی‌ها معروف و مشهور است که سروده‌هایش منتسب به امیر پازواری است. نام و آوازه امیر پازواری به واسطه افسانه‌پردازی عامه درباره امیر است و بی‌شک امیری‌های او نیز، مرهون مردمانی از جنس صفا و پاکی و علاقه مفراط عامه‌ای است که امیری و شعر تبری سرودند. آن سروده‌ها گردآوری شد، در گذر زمان، خیل علاقه‌مندان بر آن افزودند و تحقیق و پژوهشی انجام شده است.

### ۲-۳. روایات امیر و گوهر

پیش از ورود به بحث روایات امیر و گوهر، لازم است منظومه‌های روایی و غیرروایی تعریف شود. منظومه‌های روایی، بازگوکننده زندگی‌نامه اشخاص است؛ یعنی دارای افسانه و داستانی است که عامه مردم به آن «سرگذشت» می‌گویند. برعکس، در منظومه‌های غیرروایی سرگذشت و سیر داستانی وجود ندارد، این نوع سروده‌ها و ترانه‌ها بیشتر بیان‌کننده احساسات و عواطف انسانی‌اند که صبغه اصلی‌شان توصیف است (نک. فلاح، ۱۳۹۷: ۱۷۶). بر این اساس، می‌توان روایات گوناگون افسانه امیر و گوهر را مورد بررسی قرار داد.

برخلاف دیگر منظومه‌های عاشقانه ادبیات بومی مازندران - که روایات منظومی از آن‌ها برجاست - از منظومه امیر و گوهر تنها افسانه دیدار امیر با امام علی (ع) در بین عامه رواج دارد؛ حتی روایت منظومی از این دیدار هم وجود ندارد. کلیت روایات این دیدار و کرامت یاد شده با آنچه در جلد اول کنزالاسرار (۱۲۴ - ۱۲۹) آمده، مشابه است؛ اما در برخی جزئیات، تفاوت‌هایی وجود دارد که در ادامه به روایات اشاره می‌شود.

افسانه امیر بر زبان نقالان و شعرخوان‌هایی جاری است که هر یک افسانه را به گونه‌ای می‌پروارند. در نقل‌های متعدد، امیر برای خانواده گوهر باغبانی می‌کرد و با خربزه‌ای که از سوار نقاب‌دار گرفت، زبانش به شعر گویا شد. در برخی روایات، گوهر، پدر ندارد و مادرش از کودکی امیر را پذیرفت و بزرگ

«امیر و گوهر» در گستره پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران (ص ۱۳۱-۱۴۸) -- عارف کمرپشتی و همکار ۱۳۷

کرد. امیر ابتدا به غازیانی و سپس به باغبانی آنان پرداخت. در روایتی دیگر، مادر گوهر به پیوند امیر و گوهر راضی نبود؛ به همین دلیل، گوهر را از روستایی به روستای دیگر می‌برد و امیر در پی آن‌ها در لباس رویگر، پینه‌دوز و غیره می‌رفت و با گوهر گفت‌وگو می‌کرد. در همه روایت‌ها، امیر رقیبی دارد که او نیز، با خوردن همان خربزه یا گوشت بزی که پوست آن خربزه را خورده بود، شاعر شده است. از این رقیب که چوپان بوده با نام‌های امیر یا رضا یاد شده که باعث مرگ امیر و گوهر می‌شود (نک. جوادیان کوتایی، ۱۳۷۷: ۶۳). از این چوپان در کنزالاسرار با نام «امیر» یاد شده است (پازواری، ۱۳۳۷: ج ۱: ۱۲۹).

در بیشتر روایات، امیر، باغبان اربابی به نام حاجی صالح‌بیک است که موضوع دیدار با امیرمؤمنان و خوردن قاچی از خربزه از دست ایشان و شاعر شدن امیر نقل شده؛ اما روایت دیگر گونه‌ای براساس نسخه خطی یافت شده محفوظ در کتابخانه ملی وجود دارد. در این نسخه نویافته، داستان یا افسانه به صورت نثر و شعر نقل می‌شود؛<sup>(۲)</sup> اما شرح دلدادگی و عشق امیر و گوهر از آن دریافت نمی‌شود و بن‌مایه داستان با دیگر روایات تفاوت چندانی ندارد. کاتب نسخه، از کربلایی علی‌اکبر استرآبادی به‌عنوان راوی یاد می‌کند. خلاصه داستان این‌گونه است:

مروی است که سیف‌الدین بابل‌کناری نزد برادر گوهر که اسمش استاد نبی‌آهنگر بود، رفت. برادر گوهر، استاد نبی، به خانه آمد، رو کرد به سیف‌الدین و گفت: صباح باید بروید سر زمین که باغ بکنید. آن شب، گوهر جناب محمد (ص) را به خواب دید و سیف‌الدین خوابید، مولای متقیان را به خواب دید. صبح، گوهر موقع آب گرفتن از رودخانه، دید همان شخصی که در خواب دیده، کنار آب ایستاده است و رو کرد به گوهر که ای گوهر! پیش بیا! امانتی می‌خواهم به تو بسپارم. دستمالی بر دست خود پیچید و انگشتر خود را گرفت به انگشت گوهر زد و گوهر دستمال را بر انگشت خود بست تا احدی به انگشتر دست او نگاه نکند. بعد از این گفت: ای گوهر! پیش بیا! می‌خواهم عقد تو را با امیر ببندم. پیشوای ما اسم سیف‌الدین را گردانید و او را امیر نام نهاد. گوهر گفت: امیر نام کدام است؟ به لفظ مبارک فرمود: امیر نام همان کس است که به خانه شما می‌باشد. گوهر گفت: اختیار در پیش شماست و گوهر را به عقد امیر بست و مرخص کرد. سیف‌الدین هم سر زمین رفت که زمین را بکند. دید مردی پیر پشت خمیده با عصایی در دست، نزد سیف‌الدین آمد و گفت: السلام علیکم ای امیر! سیف‌الدین به یمین و یسار خود نگاه کرد و گفت: ای مرد! هر چند نگاه می‌کنم کسی نمی‌بینم. آقای متقیان گفت: اسم تو سیف‌الدین است؛ اما اسم تو را گرداندم و نام تو را امیر نهادم. آقای ما گفت: ای امیر! پیش بیا! می‌خواهم امانتی در پیش تو بگذارم. آقای متقیان کمر بند مبارک خود را بر کمر امیر بست و گفت: ای امیر! چشم خود بر هم نه و دهن خود را باز کن. حضرت لعاب دهان مبارک خود را به دهان امیر کرد و گفت: ای امیر! می‌خواهم چند بیتی در شأن من بگویی. امیر چند بیتی در شأن حضرت سرود. بعد از این، دو پاره نان به دست امیر داد و گفت: یکی مال تو و یکی دیگر مال محبوبه‌ی توست. آقا از نظر امیر غایب شد. امیر هفت روز و هفت شب، آن زمین را کند. اسم آن زمین را «کرسنگ‌دشت» می‌گفتند. روزی امیر مشغول

کار در زمین بود و دید دوازده سوار کنار باغ آمدند و یک سوار پیش آمد و گفت: خربزه‌ای بچین و به ما بده. آقای متقیان خربزه را گرفت و یازده سوار که یازده امام بودند، از آن خربزه می‌خوردند. پوست خربزه را بُزی خورد و چوپانی بز را کُشت و دل بز را خورد و چوپان شاعر شد. امیر به گوهر که ناهار آورده بود، گفت: خربزه نوبرانه به تو بدهم؟ گوهر پرسید: چه کسی به باغ تو آمد؟ وقتی امیر ماجرا را تعریف کرد، گوهر گفت: آن شخص مرتضی علی (ع) بود و تو او را نشناختی. امیر به دنبال سوار رفت. در راه چوپانی را دید. از چوپان سراغ حضرت را گرفت. امیر آن قدر رفت تا به حضرت رسید. حضرت فرمود ای امیر! از من گفتار می‌خواهی یا کردار؟ امیر گفت: گفتار. حضرت لعاب دهان خود را در دهان امیر کرد و از نظرش غایب شد. امیر به سمت باغ حرکت کرد و ماجرا را برای گوهر تعریف کرد.

در ادامه داستان، امیر و چوپان با هم دیدار و گفت‌وگو کردند. چوپان گفت: گوهر، نامزد من است و به تو نمی‌دهم. امیر، چوپان را نزد گوهر آورد. گوهر چند سؤال پرسید و چوپان جواب سؤالات را داد. گوهر به امیر گفت چوپان از تو برتر است و با من ازدواج خواهد کرد. امیر ماجرا را برای ملّایی تعریف کرد. ملا حق را به امیر داد و گوهر را از آن امیر دانست اما چوپان نپذیرفت. چوپان و امیر به سمت بارفروش حرکت کردند. آن دو به بابل رود رسیدند و بعد از گزاردن نماز تا میانه بابل رود وارد شدند؛ اما امیر چوپان را در آب انداخت و چوپان غرق شد. چوپان به امیر گفت: ای امیر نامرد! مرا در بابل رود انداختی. فردای قیامت محکمه من و تو در یک جاست (نک. ذبیحی و فلاح، ۱۳۹۵: ۳۹-۴۹).

با حذف نقاط اشتراک روایات، روایتی دیگر در تکمیل داستان فوق - چوپان و امیر - و مرگ امیر و گوهر وجود دارد. در این روایت نام چوپان، امیر است؛ اما روایت:

می‌گویند دو امیر (چوپان و امیر پازواری) هفت شبانه‌روز با یکدیگر مناظره می‌کنند؛ بدین منظور که خود را نزد گوهر بیشتر جلوه دهند. گوهر آن دو را به مسابقه می‌خواند؛ مثل درو کردن گندم تا ببیند کار کدام یک زودتر تمام می‌شود. چوپان که کار کشاورزی نمی‌دانست، در آستانه شکست بود. گوهر او را راهنمایی می‌کند تا سریع‌تر کار کند؛ ولی به نتیجه نمی‌رسد. گوهر پیشنهاد می‌کند هر دو روی پل رودخانه بابل بروند، هر کس زودتر آفتاب را دید با او وصلت می‌کنم. چوپان به آسمان و امیر به دماوند نگاه می‌کند. امیر آفتاب را زودتر می‌بیند و چوپان را در آب می‌اندازد. از آنجا که چوپان نیز نظر کرده بود - به واسطه خوردن گوشت بُزی که از پوست خربزه خورده بود - در آب غرق نمی‌شود. جریان آب، چوپان را به پیش می‌راند تا جایی که پسر پادشاهی اسبش را برای خوردن آب، کنار رودخانه می‌آورد. چوپان شعری می‌سراید و پسر پادشاه خوشش می‌آید و او را با خود به قصر می‌برد. همسر و دختر پادشاه کم به او علاقه‌مند می‌شوند و چوپان پنهانی با آن‌ها رابطه پیدا می‌کند. چوپان، صبح یک روز بر بالای مناره می‌رود و شعری می‌سراید؛ اما کسی نمی‌تواند معنی شعر و تعبیرش را بفهمد. وزرا می‌گویند امیرنامی در پازوار هست که دانا و حلال مشکلات است. امیر با دیدن چوپان او را می‌شناسد و در قالب شعر، به



«امیر و گوهر» در گستره پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران (ص ۱۳۱-۱۴۸) -- عارف کمرپشتی و همکار ۱۳۹۶

چوپان می‌فهماند که همه چیز را می‌داند. چوپان لب می‌گزد و التماس می‌کند که به پادشاه چیزی نگوید. امیر می‌گوید: کوزه‌ای شیر بخر و چاله‌ای بکن و شیر را درون چاله بریز. نعل اسب یا تکه آهنی بر آن بگذارد و از رویش عبور کن. چون من نمی‌توانم سوگند ناحق بخورم. پادشاه از امیر می‌خواهد شعر چوپان را معنا کند و بگوید چوپان از کدام طرف رفته است؟ امیر پاسخ می‌دهد نمی‌دانم، فقط دلم می‌گوید او از رودخانه شیر با پلی آهنی رد شده و نمی‌دانم این رودخانه و پل در کدام طرف است. امیر رابطه چوپان با همسر و دختر پادشاه را بازگو می‌کند. پادشاه خشمگین می‌شود و هر چه می‌گردند چوپان را نمی‌یابند. او می‌گریزد؛ اما پیراهنی را خون‌آلود می‌کند و به گوهر نشان می‌دهد و می‌گوید: امیر را گرگ‌ها دریدند. گوهر، آشفته و پریشان خود را بر زمین می‌زند. سرش به سنگ می‌خورد و می‌میرد. امیر هم وقتی این خبر را می‌شنود خود را می‌کشد و این‌گونه ماجرای این دو دل‌داده به پایان می‌رسد (نک. هنری‌کار، ۱۳۹۱: ۸۷-۹۱).

در «دانشنامه تبرستان و مازندران» آمده: «افسانه و منظومه عاشقانه امیر و گوهر، از لحاظ رو ساخت و شیوه افسانه‌گویی، دارای دو نوع کوتاه و بلند است» (ذیحی، ۱۳۹۸، ج ۵: ۱۳۱). نویسنده اشاره می‌کند که افسانه کوتاه، بُرشی کوتاه از افسانه و تنها لحظاتی از زندگی دو دل‌داده را بیان می‌کند و دو گونه است و نمونه‌هایی از افسانه کوتاه را با ذکر منبع بیان می‌کند اما وقتی به نوع دوم؛ یعنی افسانه بلند امیر و گوهر می‌رسد بدون ارجاع‌دهی به منبع و کتابی، این‌گونه اظهار می‌دارد که: «افسانه بلند امیر و گوهر، سرگذشت کامل‌تری از داستان امیر و گوهر را از لحظه عاشق شدن تا پایان افسانه در برمی‌گیرد. در این زمینه منابع نوشتاری و گفتاری چندی موجود است که روایتی بلند از افسانه امیر و گوهر را بازگو می‌کنند» (همان‌جا). نویسنده بعد از نگارش دو بند درباره آواز و افسانه امیر در مناطق مختلف، دیگرگبار به داستان نوشتاری افسانه امیر و گوهر بازمی‌گردد.

«پراوازه‌ترین داستان نوشتاری از افسانه «امیر و گوهر»، در کتاب کنزالاسرار (۱۲۷۷ق) ثبت شده است. اما کهن‌ترین نثر ثبت شده از این داستان، در پیوند با منظومه «امیر و گوهر» (۱۲۵۸ق) است که بلندترین داستان نوشتاری آن نیز به شمار می‌رود. در این بررسی، کهن‌ترین متن منظوم شناسایی شده، در کتاب مثنوی رشته گوهر (سده یازدهم هجری) ثبت شده است» (همان‌جا).

حال با توجه به نقل قول‌های فوق، این سؤال مطرح می‌شود که وقتی نویسنده درباره افسانه بلند، اظهار می‌دارد که در این زمینه منبع که نه، «منابع نوشتاری و گفتاری چندی موجود است»؛ چرا حداقل یک مورد از این چند منبع را جهت اطلاع مخاطب، معرفی نکرده است؟ در حالی که نویسنده محترم به‌همراه فلاح در کتاب منظومه امیر و گوهر (امیری) منتشر شده به سال ۱۳۹۵ از این منابع در صفحه ۱۷ نام برده<sup>(۳)</sup> که البته شایان ذکر است هیچ یک از منابع معرفی شده با دلایلی که در ادامه خواهد آمد، افسانه بلندی از امیر و گوهر را- که بتوان ادعا کرد آغاز عشق دو دل‌داده و سرگذشت کامل آن دو باشد- شامل نمی‌شود.

یکی از منابع معرفی‌شده، «کنزالاسرار مازندرانی» است. در این باره باید گفت در روایات مرتبط با امیر و گوهر، اگرچه افتراقی در برخی جزئیات وجود دارد اما افسانه، حول محور دیدار امیر با حضرت علی (ع) می‌چرخد. نویسنده مستحضر است که در کنزالاسرار که پرآوازه‌ترین داستان نوشتاری و اساس کتب و مقالات نگاشته شده مرتبط با روایت امیر و گوهر است؛ نه از لحظه عاشق شدن و نه از پایان افسانه، حرفی به میان نمی‌آید. از مطالعه کتاب «کرانه‌های جنوبی دریای خزر» که نویسندگان کتاب «منظومه امیر و گوهر» از آن با نام «سفرنامه ملگونف» یاد کرده‌اند نیز سرگذشت کامل‌تری از داستان امیر و گوهر برداشت نمی‌شود.

روایت، این گونه است که امیر، گوهر را در مزرعه می‌بیند و ملاقات‌هایی بین این دو صورت می‌گیرد. امیر در اشعاری، زیبایی گوهر را می‌ستاید و عشق خود را ابراز می‌کند. امیر با معشوقه‌اش در کرسنگ سکنی می‌گزیند. مرد جوانی عاشق گوهر می‌شود و روزی که امیر به شکار رفته بود، به کمک پیرزنی به گوهر خبر می‌دهد که امیر درگذشت. گوهر با این خبر خود را می‌کشد. امیر که بعد از شکار، گوهر را کشته دیده، با همان خنجر خود را می‌کشد (نک. ملگونف، ۱۳۷۶: ۲۴۶). در این روایت از رویدادهای عاشقانه، مطلبی نقل نشده است.

کتاب «افسانه‌های دیار همیشه‌بهار» از حسین میرکاظمی منبع دیگری است که روایت امیر و گوهر از این کتاب در «دانشنامه فرهنگ مردم ایران» (ذوالفقاری، ۱۳۹۸، ۶۳۰:۱) و «یکصد منظومه عاشقانه فارسی» (همو، ۱۳۹۲: ۱۲۲) تکرار شده است. در این مورد هم باید خاطر نشان کرد که «میرکاظمی، روایت شفاهی دیگری از داستان را با نام گل امیر و گوهر از قصه‌های مردم مازندران و ترکمن صحرا می‌آورد که ارتباط چندانی با روایت امیر و گوهر ندارد» (همان‌جا). از این رو این منبع نیز، درخصوص افسانه بلند امیر و گوهر قابل استناد نیست.

اما منبع دیگری که بدان اشاره شده است «کتاری‌های زندگی امیر پازواری» از غلامرضا کبیری در پایگاه مازندنومه است. واژه «کتاری» به ادبیات شفاهی اشاره دارد. کما اینکه ادبیات شفاهی، اساس ادبیات عامه‌ای است که گاه صورت مکتوب به خود می‌گیرد. در تمامی روایات شفاهی موجود از زندگی امیر و گوهر، روایتی یکپارچه و کامل که به سرگذشت عاشقانه این دو اشاره کند، وجود ندارد. در واقع، تمام روایات شفاهی مرتبط، تنها بخشی از زندگی یا بهتر است بگوییم فقط بُرش کوتاه و لحظاتی از زندگی امیر و گوهر را بازگو می‌کند. در کتاری‌های زندگی امیر پازواری نیز، به این نکته اشاره شده است که «این روایت از چندین و چند روایتی است که در این خصوص در ذهن مردم ساده‌دل روستایی جای گرفته، در افواه‌شان جاری است» (مازندنومه، ۱۴۰۱). در این منبع نیز، آغاز و انجام عشق امیر و گوهر از یک روایت شفاهی به‌دست نیامده است. شاید بتوان در روایت‌های کتاری و شفاهی، از به‌هم پیوستن چندین روایت به روایتی کامل و منسجم از امیر و گوهر دست یافت که البته این موضوع نمی‌تواند مؤید

وجود افسانه بلند باشد. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که در پسند عامه، پایانی تلخ یا شیرین برای داستان و افسانه مقبول‌تر از بی‌سرانجامی است؛ در نتیجه، برای جلب نظر عامه با خیال‌پردازی، سرانجامی برای افسانه در نظر گرفته می‌شود یا ممکن است گردآورنده داستان‌های کتاری، برای تکمیل بخش‌های مبهم و نامفهوم، مطالبی بیفزاید تا داستانی یک‌دست به مخاطب ارائه گردد.

علی ذبیحی و نادعلی فلاح براساس نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی ایران، کتابی با نام منظومه «امیر و گوهر» / «امیری» به سال ۱۳۹۵ چاپ نمودند که با توجه به تاریخ ۱۲۵۸ ه. ق در مقایسه با چاپ جلد اول کنزالاسرار مازندرانی (۱۲۷۷ ه. ق) کهن‌ترین و بلندترین اثر از افسانه امیر و گوهر است؛ اما کامل‌ترین آن نیست، به گونه‌ای که از لحظه عاشق‌شدن تا پایان افسانه را بازگو کند؛ زیرا روایت این کتاب هم در زمره افسانه بلند امیر و گوهر معرفی شده است. اگرچه نسخه نویافته این پژوهشگران به شعر و نثر درآمیخته؛ اما در دوبیتی‌ها با توجه به اصل داستان؛ یعنی دیدار امیر با حضرت علی (ع)، بارها تکرار شده است که حضرت به امیر می‌فرماید: «ای امیر! باز هم در شأن من بگو» (ذبیحی و فلاح، ۱۳۹۵: ۴۱) و از گفتگوهای عاشقانه امیر و گوهر یا ابراز عشق این دو، دوبیتی‌ای نیامده است جز یک دوبیتی که در ادامه بدان اشاره خواهد شد. طبق نسخه یافت‌شده و روایت منثور آن، گوهر، حضرت محمد (ص) را کنار رودخانه می‌بیند و حضرت انگشتی به گوهر می‌دهند و می‌فرمایند می‌خواهم عقد تو را به امیر ببندم، گوهر می‌پرسد: «امیر نام کدام است؟ به لفظ مبارک فرمود: امیر نام همان کس است که به خانه شما می‌باشد» (همان: ۴۰). در این روایت، دیدار گوهر و امیر برای بار اول نبوده که لحظه عاشق شدن گوهر تلقی شود، بلکه گوهر، امیر را می‌شناسد؛ چون همان سیف‌الدین بابل‌کناری، کارگر باغ استاد نبی آهنگر (برادر گوهر) است که حضرت نامش را به امیر تغییر داده است<sup>(۴)</sup>. اگر روایت این نسخه، افسانه بلندی از لحظه عاشق شدن تا پایان افسانه است؛ چرا پس از دیدن گوهری که هفت شبانه‌روز بی‌تاب بود - این بی‌تابی فقط در یک دوبیتی آمده است<sup>(۵)</sup> - از عشق و دل‌باختگی امیر سخنی به میان نمی‌آید؟ در واقع بعد از دیدار گوهر و امیر، افسانه پرتکرار دیدار امیر با حضرت علی (ع) روایت می‌شود. در نهایت، این روایت با ماجرای به آب‌انداخته شدن چوپان به دست امیر و بیتی از چوپان و صلوات بر پیامبر پایان می‌یابد: «آسا که مَرِّ بَدائی بابلِ رو / آدی به کنار وُنگ کندی بیا رو»<sup>(۶)</sup>، جمال بی‌عیب نازنین محمد و اهل بیت محمد را صلوات» (همان: ۴۹) و از سرانجام عشق امیر و گوهر و این که به کجا می‌انجامد خبری نیست. در مقاله منتشر شده در ارتباط با منظومه امیر و گوهر آمده است: «پس از پایان متن اصلی روایت، مجدداً در انتهای صفحه ۹۱، نقلی بسیار کوتاه از امیر و گوهر در قالب سؤال و جواب آمده است» (ذبیحی و فلاح، ۱۳۹۳: ۱۳۲) که در ادامه مقاله آن‌ها نیز، دوبیتی سؤال و جواب - درباره روزه‌داری گوهر - مندرج است. در این روایت نیز سرانجام افسانه عاشقانه امیر و گوهر، ناتمام و نامشخص است و تنها می‌توان آن را با توجه به شاخ و برگ رویدادها، بلندترین و با توجه به تاریخ نسخه، کهن‌ترین داستان مکتوب از دیدار امیر با حضرت علی (ع) دانست؛ نه داستان عاشقانه امیر و گوهر. اینکه بخش روایی

«به روایت منظومه امیر و گوهر با اشعاری به زبان مازندرانی در ۱۰۹ مصرع می‌پردازد که مفصل‌ترین روایت مکتوب شناخته شده از این منظومه می‌باشد» (همان: ۱۱۱) یا «نسخه مذکور، روایتی دیگر و مفصل از داستان زندگی امیر و عشقش گوهر است و با روایت‌های مکتوب و شفاهی موجود تفاوت‌هایی دارد» (همان: ۱۲۰)، با بررسی و دلایل ارائه شده، نادرست است و وجود منظومه امیر و گوهر رد می‌شود؛ چون اصل و اساس داستان، دیدار امیر با حضرت علی (ع) است نه سرگذشت عاشقانه امیر و گوهر؛ زیرا سرگذشتی که بتوان آغاز و انجامی برای آن متصور شد، وجود ندارد.

مثنوی «رشته گوهر» داستان عشق دو دل‌داده اهل ساری معرفی شده است که بینش کشمیری با شنیدن روایتی از امیر و گوهر در هندوستان آن را به تقلید هفت‌گنبد نظامی سروده است. (نک. انوشه، ۱۳۸۰، ج ۴: ۵۶۸، هنری کار، ۱۳۹۱: ۳۲، ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۲۱، همو، ۱۳۹۸: ۶۲۹-۶۳۰، باباصفری، ۱۳۹۲: ۳۷ و اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۷) اما آیا صرف نام امیر و گوهر در مثنوی «رشته گوهر» کافی است تا این مثنوی را کهن‌ترین متن منظوم از افسانه امیر و گوهر مشهور بدانیم؟ داستان رشته گوهر در واقع «شرح تفصیلی عشق امیر و گوهر از مردم ساری نیست. بلکه تنها حکایتی کوچک، مختصر (۱۰۱ بیت)، یک رویداد و گفت‌وگوی ساده بین طرفین است» (اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۵-۲۶). آنچه بین مردم مازندران و در روایات، درباره امیر و گوهر رواج دارد با گزارش بینش کشمیری هم‌خوانی ندارد و تنها یک روایت از روایات داستان امیر و گوهر از لحاظ مضمون - اطاعت محض عاشق از معشوق - به روایت بینش نزدیک است (همان: ۱۸). از این‌رو این مطلب که مثنوی رشته گوهر، گزارش کوتاهی از عشق امیر و گوهر است که در ۱۰۶ بیت سروده شده (ذیحی، ۱۳۹۸، ج ۵: ۱۲۷) درباره امیر و گوهر مشهور صدق نمی‌کند. منابع معرفی شده در ادعای وجود داستان عاشقانه امیر و گوهر و سرگذشت کامل‌تری از لحظه عاشق‌شدن تا پایان افسانه به‌انضمام روایت کنزالاسرار، منظومه امیر و گوهر و مثنوی رشته گوهر با دلایل ارائه شده بر سیر داستان عاشقانه‌ای که بتوان افسانه امیر و گوهر را در چارچوب منظومه عاشقانه در نظر گرفت، زیر سؤال می‌روند و پذیرفتنی نیستند و رد می‌شوند.

در بخش دوم بحث و بررسی این جستار، روایات مختلفی از داستان امیر و گوهر ذکر شده است که هیچ‌یک شامل سرگذشت کامل امیر و گوهر نمی‌شوند. حال براساس این نظر که با توجه به «سبک آزاد روایتی، داستان کامل امیر و گوهر را کمتر کسی می‌داند» (فاطمی، ۱۳۷۷: ۱۸۲)، بهتر بود این جمله این‌گونه اصلاح می‌شد که: داستان کامل امیر و گوهر را کسی نمی‌داند؛ زیرا اگر براساس سبک آزاد روایتی، داستان کاملی از امیر و گوهر وجود می‌داشت یا کسی از آن مطلع می‌بود؛ امیری پژوهان برای اثبات نظرات خویش، در پی ثبت و ضبط کامل روایت بر می‌آمدند تا شک و شبهه‌های موجود درباره داستان امیر و گوهر را برطرف نمایند و با ذکر منبع، حرف خود را به کرسی بنشانند. اگرچه این نظر قابل تأمل است که «امیری، هم‌چون همه آوازه‌های روایتی مازندران، مرجعی داستانی دارد، بدون آنکه واقعاً آن را

«امیر و گوهر» در گستره پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران (ص ۱۳۱-۱۴۸) -- عارف کمرپشتی و همکار ۱۴۳

روایت کند؛ چه، به نظر می‌رسد که خواننده، شنونده را در این زمینه آگاه فرض می‌کند» (همان: ۱۸۰)؛ اما فرض آگاه‌دانستن مخاطب، دلیل موجه و قانع‌کننده‌ای بر وجود داستان و منظومه نخواهد بود. به عنوان نمونه می‌توان داستان طالب و زهره را مثال زد که بیشتر مردم مازندران این داستان را می‌دانند و ذهن مخاطب با آن آشناست؛ اما منظومه «طالب و زهره» با چند روایت، به صورت منظوم وجود دارد؛ یعنی ثبت شده و بر سر زبان‌هاست، در حالی که برای منظومه امیر و گوهر نمی‌توان چنین ویژگی خاصی قائل شد.

با توجه به درون‌مایه و قالب امیری‌های سروده شده، می‌توان به اثبات وجود یا عدم وجود منظومه امیر و گوهر گریز زد. با این‌که «امیری در شمار اشعار تغزلی است» (احمدی، ۱۳۹۸، ج: ۱، ۶۳۱)؛ اما وقتی موضوع منظومه بودن امیر و گوهر مطرح می‌شود، باید در نظر داشت که درون‌مایه اصلی منظومه‌های عاشقانه، عشق و جاذبه‌های آن و غم و اندوه ناشی از فراق و سختی‌های وصال است که سیر داستانی در آن لحاظ شده باشد. با توجه به ویژگی دوبیتی، از سروده‌های امیر پازواری توصیف گوهر و مضامین عاشقانه یافت می‌شود، البته بدون آنکه سیر داستانی داشته باشد. برخی دوبیتی‌ها و امیری‌ها به صورت گفت‌وگو و مناظره‌اند. ولی مناظرات، گفت‌وگوی عاشقانه امیر و گوهر نیست؛ بلکه در قالب سؤال و جواب یا طرح چیستان درباره ائمه، پیامبر، بهشت و غیره است. «گفت‌وگوی منظوم آنان گاه در چرایی هستی است که به فلسفه می‌انجامد و گاه در مسائل مذهبی است» (جوادیان کوتابی، ۱۳۷۷: ۶۴). مجموعه این مناظرات در کتاب «مناظره‌های امیر و گوهر» از احمدعلی عنایتی قادیکلایی سال ۱۳۹۹ گردآوری شده است که در دوبیتی اول، امیر سؤالی طرح می‌کند و در دوبیتی دیگر، گوهر پاسخ می‌دهد. مسلماً اگر داستان عاشقانه‌ای از امیر پازواری و گوهر وجود می‌داشت، شخص امیر با تسلط بر موضوعات ادبی<sup>(۷)</sup> یا شعرای دیگر به سبک و سیاق وی، داستان عاشقانه این دورا می‌سرورند. با وجود دوبیتی‌های عاشقانه در ادبیات مکتوب و شفاهی، قالب دوبیتی برای شرح داستان عشق و دلداگی و رویدادهای عاشقانه مناسب نیست و در ادبیات بومی مازندران اغلب، سرگذشت عشاق در قالب مثنوی سروده شده است، به استثنای قالب منظومه «نجما و رعنا» که با توجه به خاستگاه آن، دوبیتی است. منظومه‌ای است غیربومی که به صورت نثر و نظم به ادبیات عامه مازندران وارد شده؛ اما در شیراز، کرمان یا خراسان در نقل داستان، بیش‌تر قالب دوبیتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، انتخاب قالب دوبیتی برای سرودن امیری، مؤید نبود داستان روایی عاشقانه امیر و گوهر است و تنها با در نظر گرفتن قابلیت‌های این قالب، جنبه عاطفی شاعر در چند دوبیتی بیان شده است.

در پایان لازم به یادآوری است که یکسان‌دانستن امیری با منظومه امیر و گوهر اشتباه است. این اشتباه در مقاله منتشر شده از علی ذبیحی و نادعلی فلاح به سال ۱۳۹۳ با عنوان «امیری» یا «امیر و گوهر» براساس نسخه خطی نویافته محفوظ در کتابخانه ملی ایران آمده است. در مقاله یاد شده، با وجود یکسان‌بودن بن‌مایه، داستان، با دیگر روایات کمی تفاوت دارد. در واقع این نسخه نویافته نیز، با

نقد و بررسی صورت گرفته، نمی‌تواند عنوان پرطمطراق منظومه امیر و گوهر را به دوش بکشد. با وجود چنین اشتباهی، نویسندگان مقاله یاد شده آن را به انضمام ۲۶۸ امیری (تبری) - امیری شماره ۲۶۸ ناقص است - سال ۱۳۹۵ با عنوان «منظومه امیر و گوهر (امیری)» به صورت کتاب منتشر نموده‌اند. امیری‌ها و «کلیت اشعار، عموماً به صورت سؤال و جواب و چیستان‌گونه، در مدح چهارده معصوم، پیامبران، قیامت و اجزای نماز، وقایع کربلا و ماهیت عالم، محنت و بی‌وفایی دنیا و ناپایداری آن به همراه مضامین عشقی با استعاره‌هایی از طبیعت است» (ذیحی و فلاح، ۱۳۹۳: ۱۱۴). بر این اساس، نباید امیری را با امیر و گوهر یکی دانست. با دلایل یاد شده در این جستار، نویسندگان مقاله «ریخت‌شناسی منظومه امیر و گوهر براساس نظریه ولادیمیر پراپ» (۱۳۹۶) نیز، منظومه‌ای به نام امیر و گوهر را مورد بررسی قرار نداده‌اند؛ بلکه ریخت‌شناسی افسانه یا داستانی براساس نسخه خطی نویافته محفوظ در کتابخانه ملی ایران را بررسی کرده‌اند و واضح است که داستان و افسانه با شاکله منظومه، بسیار متفاوت است.

#### ۴. نتیجه‌گیری

در منظومه‌های عاشقانه ادبیات فارسی، سرگذشت عاشق و معشوق و سختی‌های وصال یا فراق، شرح داده شده است. در ادبیات عامه نیز، چارچوب تعریف‌شده‌ای از منظومه وجود دارد. رواج منظومه امیر و گوهر، موجب بررسی پژوهش‌های مرتبط شده است. در این جستار، نقد و بررسی پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران، در پاسخ به پرسش‌های تحقیق نشان می‌دهد که در منظومه‌دانستن یا ندانستن امیر و گوهر با در نظر گرفتن تعریف منظومه‌های روایی که مشروط بر وجود افسانه و داستانی بازگوکننده سرگذشت افراد است؛ سرگذشت و شروع و پایانی از افسانه یا داستان امیر و گوهر وجود ندارد و بن‌مایه داستان مکتوب آن نیز، بیان‌کننده دیدار امیر با حضرت علی (ع) است که در روایات مختلف با اندک تفاوت‌هایی نقل شده است و افسانه‌ای کامل‌تر از داستان‌های بر جای مانده از امیر و گوهر نمی‌توان یافت. در سبک آزاد روایتی (کتاری‌ها) - که شکل‌گیری داستان‌های مختلفی در نقل و افواه عامه را موجب می‌شود - نمی‌توان داستان کاملی از سرگذشت امیر و گوهر یافت و روایات بر جای مانده برای اثبات وجود منظومه امیر و گوهر، سند محکم و کمک شایانی نبوده است؛ زیرا با کنار هم قراردادن چندین روایت، داستان کاملی قابل تصور است. حتی نسخه نویافته داستان امیر و گوهر - که مفصل‌ترین روایت مکتوب نسبت به دیگر روایات به نظر می‌رسد - در قالب منظومه امیر و گوهر پذیرفتنی نیست؛ زیرا صرف نقل روایت به صورت نثر و نظم بدون نقل سرگذشت کفایت نمی‌کند. مناظرات امیر و گوهر با وجود مضامین عاشقانه، به صورت سؤال و جواب و چیستان، به موضوعات دینی و اعتقادی پرداخته است و به سرگذشت امیر و گوهر اشاره‌ای ندارد. اما با توجه به قابلیت دوبیتی در طرح مضامین عاشقانه - نه داستان عاشقانه - برخی از دوبیتی‌های امیر پازواری را که بیانگر عشق و احساسات شاعر به گوهر

است می‌توان جزو منظومه‌های غیرروایی در نظر گرفت؛ چون سیر داستانی در آن دنبال نشده و بُرش کوتاه و لحظاتی از زندگی امیر و گوهر در آن بیان شده است. از طرفی، منظومه‌های غیرروایی به دلیل عدم انسجام و یکپارچگی داستان، در بر نداشتن سرگذشت کامل، حجم سروده‌ها و عدم ترتیب زمانی رویدادها، با منظومه‌های روایی عاشقانه ادبیات بومی مازندران و آثار شفاهی و مکتوب بر جای مانده از آن‌ها، قابل مقایسه نیستند.

بنابراین باید پذیرفت که منظومه‌ای به نام امیر و گوهر در ادبیات عامه مازندران وجود ندارد و آنچه بر سر زبان‌ها جاری است، «امیری» است نه «منظومه امیر و گوهر».

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- در زبان مازنی، «گوهر» به صورت «گوهر» (guhər) تلفظ می‌شود.
- ۲- اگرچه منظومه‌هایی چون «نجما و رعنا» و روایت محمدعلی گرکانی از «عزیز و نگار» ترکیبی از نثر و شعر است؛ اما تفاوت اصلی در آن است که در منظومه‌های یاد شده داستان یا افسانه به صورت نقالی و منثور و بخشی به صورت شعر (دوییتی) روایت می‌گردد و با آنکه از قالب دوییتی برای شرح داستان عاشق و معشوق در کنار نقالی استفاده شده است، شروع و پایانی برای داستان‌ها وجود دارد؛ اما شکل نثر و نظم نسخه نویافته، دلیلی بر منظومه بودن داستان امیر و گوهر نیست و این نظر که «بخش روایی منظومه، نشان‌دهنده استمرار زنده بودن «میراث ادبی روایی» و شیوه نقالی داستان «امیر و گوهر» به صورت نثر و نظم در طول زمان است» (ذیحی و فلاح، ۱۳۹۳: ۱۱۲)، مردود تلقی خواهد شد.
- ۳- بیشتر مطالب کتاب منظومه امیر و گوهر (امیری) در دانشنامه تبرستان و مازندران تکرار شده است. شاید نویسنده به موجب فشرده‌گی مطالب در دانشنامه، از ذکر منابع، صرف نظر کرده باشد؛ اما در هر حال، نویسنده ملزم بود تا منابع مرتبط با افسانه بلند را قید کند تا این مسئله، جامع و مانع بودن دانشنامه سترگی چون دانشنامه تبرستان و مازندران را زیر سؤال نبرد.
- ۴- شاید این‌گونه تصور شود که آشنایی گوهر با امیر به واسطه خواب، جزء ویژگی افسانه است. آن‌گونه که «نجما و رعنا» در خواب هم‌دیگر را دیدند و عاشق هم شدند. با توجه به روایت، گوهر، حضرت محمد (ص) و امیر یا سیف‌الدین بابل‌کناری، حضرت علی (ع) را به خواب می‌بیند؛ نه این‌که امیر و گوهر هم‌دیگر را به خواب دیده باشند که دلیل آشنایی گوهر با امیر تصور شود.
- ۵- تنها دوییتی این روایت که نشان دهنده بی‌تابی گوهر است:

دیر دیر مجنی سبز چنار نمنی  
نزدیک مجنی گل ر خروار نمنی  
خوشه نازکتن ر چندکا ر نمنی  
بور کتَم ر مَهر دنبال نمنی

dir dir məjeəni sabzə çənar nəməni// nazdik məjəni gəl re xərvār nəməni  
xoše nāzeke tan -re çəndekā re nəməni// bur ketəm re mahre denbāl nəməni

برگردان: در دوردست‌ها می‌خرامی و هم چون چنار سبز به نظر می‌رسی. نزدیک می‌خرامی، خرمن خرمن گل به نظر می‌رسی. تن نازکت را چون پرندۀ جوان (جوجه) می‌نمایی. گیسوان سیاهت را بسان دم مار می‌نمایی (نک).

ذبیحی و فلاح (۱۳۹۵: ۴۲). دو دوییتی نیز از امیر در عشق به گوهر وجود دارد که در ماجرای ادعای چوپانی که گوهر را نامزد خود می‌دانست، امیر نزد ملایی می‌رود و می‌گوید:

ملا جان ت قلم بلاز                      آن وقت که خدا بنا ها کرد دنیا ز  
آن وقت تا اسا کشیم گوهر جفا ز                      خر چوپان گون گوهر منش امیر تر چکار

məllâ jân te qaleme bəläre//un vaqt ke xədə bənâ hâkərde dənyâ re  
un vaqt tâ esâ kašem guhe-re jəfâ -re//xar çappun gune guher mənəşe amir tere çəkâre

برگردان: مُلا جان! بلا گردان قلمت کردم. آن زمانی که خداوند دنیا را بر پا کرد، از آن زمان تاکنون جفای گوهر را می‌کشیدم. چوپان احمق می‌گوید: گوهر از آن من است، تو چه کاره هستی؟  
بار دیگر در راه بارفروش، مردی قزوینی به امیر و چوپان برمی‌خورد و می‌گوید: گوهر نامزد من است. هر دو نزد ملا برمی‌گردند و امیر می‌گوید:

امروز سر راه بدیم یکی قزوینی                      د آرش دندون داشته سه آرش بینی  
و گندکی دست داشته بینی                      و گون گوهر م ناز بینی

emru sare râ badime yeki gazvini//de areş danon dâşte se areş bini  
ve gandeki dast dâşte bini//ve gune guher me nâzenini

برگردان: امروز سر راه مردی قزوینی دیدم. دو آرش دندان و سه آرش بینی داشت. او که دستی متعفن در بینی داشت، می‌گوید: گوهر نازنین من است (همان: ۴۸).

۶- برگردان: اکنون که مرا در بابل رود انداختی، باز در آن گوشه فریاد برمی‌آوری که بیا بیرون.

۷- بررسی امیری پژوهان درباره صنایع ادبی در امیری‌ها نشان می‌دهد که کاربرد تشبیه بیشتر از استعاره، مجاز و کنایه است و کاربرد تلمیح و مراعات‌النظیر نیز، قابل توجه است (نک. آقاجانین میری، ۱۳۷۶: ۳۴).

## منابع

- آقاجانین میری، عسگری (۱۳۷۶). شرح حال و عروض شعر امیر پازواری. مجموعه مقالات امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان. به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و تیساپه اسدی. تهران: خانه سبز، صص ۳۲-۴۶.
- احمدی، لیلا (۱۳۹۸). دانشنامه فرهنگ مردم ایران. جلد اول. مدخل امیری. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- اسماعیل‌زاده، یوسف (۱۳۹۲). مثنوی رشته گوهر، سروده بینش کشمیری (سده یازدهم). رشت: رخسار صبح.
- انوشه، حسن (۱۳۸۰). دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش). جلد چهارم (بخش یکم). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



- «امیر و گوهر» در گستره پژوهش‌های ادبیات بومی مازندران (ص ۱۳۱-۱۴۸) -- عارف کمرپشتی و همکار ۱۴۷
- باباصفری، علی اصغر (۱۳۹۲). فرهنگ داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پازواری، امیر (۱۳۳۷). کنزالاسرار مازندرانی. با مقدمه منوچهر ستوده و محمدکاظم گل‌باباپور. جلد اول. تهران: کتابفروشی خاقانی.
- پازواری، امیر (۱۳۴۹). کنزالاسرار مازندرانی. با مقدمه محمدکاظم گل‌باباپور. جلد دوم. بی‌جا.
- جوادیان کوتایی، محمود (۱۳۷۷). امیر پازواری؛ افسانه یا تاریخ؟ مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران: به یاد امیر پازواری. به کوشش فرهنگ‌خانه مازندران. تهران: اشاره، صص ۵۹-۷۲.
- ذبیحی، علی (۱۳۹۸). دانشنامه تبرستان و مازندران. جلد پنجم. مدخل امیر پازواری. تهران: نشر نی.
- ذبیحی، علی، و فلاح، نادعلی (۱۳۹۳). امیری یا منظومه «امیر و گوهر» براساس نسخه نویافته محفوظ در کتابخانه ملی ایران. آینه میراث، ۱۱۲(۱)، ۱۰۹-۱۳۶.
- ذبیحی، علی، و فلاح، نادعلی (۱۳۹۵). منظومه امیر و گوهر (امیری). تهران: رسانش نوین.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲). یکصد منظومه عاشقانه فارسی. تهران: چشمه.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۸). دانشنامه فرهنگ مردم ایران. جلد اول. مدخل امیر و گوهر. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- عنایتی قادیکلایی، احمدعلی (۱۳۹۹). مناظره‌های امیر و گوهر. قم: آوای منجی.
- فاطمی، ساسان (۱۳۷۷). نکته‌هایی درباره آواز امیری. مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران: به یاد امیر پازواری، به کوشش فرهنگ‌خانه مازندران، تهران: اشاره، صص ۱۷۷-۲۰۳.
- فلاح، نادعلی (۱۳۹۷). افسانه‌ها و منظومه‌های عاشقانه غیربومی مازندران. مجموعه مقالات پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین. دفتر نخست. به سرپرستی طیار یزدان‌پناه لموکی. تهران: انتشارات میرماه، صص ۱۷۲-۱۹۵.
- کبیری، غلامرضا (۱۳۹۱). کناری‌های زندگی امیر پازواری. سایت مازندنومه.
- کمرپشتی، عارف (۱۳۹۶). شیوه‌ها و کارکرد گفت‌وگو در منظومه‌های محلی رایج در سوادکوه، با تأکید بر منظومه هژبرسلطان، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱۱۷(۱)، ۹۱-۱۰۹.
- گرجی، مصطفی، ابومحبوب، احمد، و فلاح، نادعلی (۱۳۹۶). ریخت‌شناسی منظومه «امیر و گوهر» براساس نظریه ولادیمیر پراپ، فرهنگ و ادبیات عامه، ۱۱۳(۱۵)، ۱۳۵-۱۱۳.
- مازندنومه، (۱۴۰۱/۶/۳). <http://www.mazandnume.com>
- محسن‌پور، احمد (۱۳۷۷). جایگاه امیری در موسیقی مازندران. مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران: به یاد امیر پازواری. به کوشش فرهنگ‌خانه مازندران. تهران: اشاره، صص ۱۷۱-۱۷۶.

۱۴۸ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۳، شماره ۲، پیاپی ۴۰، تابستان ۱۴۰۲

- ملگونف، گریگوری ولریانوویچ (۱۳۷۶). کرانه‌های جنوبی دریای خزر. ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: کتاب‌سرا.

- هنری کار، بیژن (۱۳۹۱). غبار بر ماه، واکاوی احوال امیرپازواری از ورای شعر و تاریخ. تهران: چشمه.